



به دنبال فرو ریختن ساختمان سه طبقه یک مدرسه در شهر "لاکوس" نیجر به بیم آن می‌رود که بیش از ۱۰۰ دانش‌آموز در زیر آوار گرفتار شده باشند. به گزارش ایسنا، ابراهیم فارینلویه، سخنگوی اداره ملی اورژانس منطقه جنوب غربی نیجر به اعلام کرده که هیچ اطلاعات فوری در باره تعداد تلفات این حادثه وجود ندارد. اما برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که بیش از ۱۰۰ دانش‌آموز در زیر آوار مانده‌اند.

از میان خبرها

شروع مسلح و فراری در تله پلیس

توکلی –فرمانده انتظامی رودبار جنوب گفت: به دنبال شکایات مردمی در خصوص اخلاف در نظم و امنیت عمومی، تیراندازی و ایجاد رعب‌وحشت‌در یکی از محله‌های شهرستان، موضوع در دستور کار پلیس قرار گرفت. به گزارش خبرنگار ما، سرهنگ "فیروز بخت" افزود: ماموران پلیس امنیت، این شروع را در یک عملیات و درگیری مسلحانه دستگیر و از مخفیگاهش یک قبضه سلاح ممنوعه با تعدادی مهمات کشف کردند.وی خاطر نشان کرد: این شروع که از مجرمان سابقه دار است، اخلاف در نظم عمومی، تیراندازی، ضرب و شتم، حمل و نگهداری سلاح ممنوعه، نزاع و درگیری و سرقت مسلحانه مواد مخدر را در پرونده سیاه خود دارد.

زنی برای گرفتن خسارت از بیمه دستش را قطع کرد!

پلیس اسلوونی یک زن ۲۱ ساله را که برای دریافت خسارت از شرکت بیمه دست خود را بااره برقی قطع کرده بود بازداشت کرد. به گزارش ایسنا، این در حالی است که پزشکان در بیمارستان لیوبلیانا، پایتخت اسلوونی موفق شدند دست او را پیوند بزنند. این زن امیدوار بود که بتواند پس از قطع کردن دست خود حدود ۳۸۰ هزار یورو از شرکت بیمه خسارت دریافت کند. پلیس اسلوونی بر این باور است که او مدت اندکی پیش از حادثه خود را نزد این شرکت، بیمه کرده بود. والتار زینسکی، سخنگوی پلیس در نشست خبری در این باره اظهار کرد: او بایکی از همدستان خود به‌طور عمدی دست خود را با ره برقی از میچ قطع کرد و امیدوار بوده بتواند وانمود کند که این موضوع یک حادثه بوده‌است. این زن به‌همراه همدست ۲۹ ساله اش بازداشت شده‌است. آن‌ها در صورتی که در دادگاه مجرم شناخته شوند ممکن است به هشت سال زندان محکوم شوند.

در بازسازی صحنه جنایت مسلحانه در فروشگاه مواد غذایی مطرح شد:

مرد بی‌گناه قربانی پیامک‌های زشت!

سید خلیل سجاد پور – وقتی با وجود پیگیری های قانونی در باره مزاحمت های پیامکی هنوز هم از سال این پیامک های زشت و زجرآور ادامه یافت تاجایی که برادر موهمسرش تا آستانه طلاق پیش رفتند دیگر نتوانستیم این ماجرا را تحمل کنم و برای ترساندن عامل پیامک های زشت، دست به سلاح بردم که در این میان مرد بی گناهی کشته شدو...

به گزارش اختصاصی خراسان، این ها بخشی از اظهارات جوان ۲۶ ساله ای است که با شلیک های مرگبار در فروشگاه مواد غذایی روستای هندل آباد از توابع مشهد، جنایت هولناکی را رقم زد. «علی –الف» که با دستور قاضی کاظم میرزایی وبه منظور بازسازی صحنه جرم به محل



عامل جنایت مسلحانه

وقوع جنایت در روستای هندل آباد منتقل شده بود، پس از تفهیم اتهام از سوی قاضی ویژه قتل عمد، مقابل دوربین قوه قضاییه ایستاد و در حالی که به شدت از وقوع این حادثه ابراز پشیمانی می کرد با بیان این که «کاش باز هم به پیگیری های

بودم، زهر چشمی از آن فرد که «ح-ر» نام دارد بگیرم و او را بترسانم که دست از این کار هابردارد چرا که دیگر آبروی خانوادگی ما به شدت متزلزل شده بود و از سوی دیگر نیز این توهین ها و تهمت های زنده قابل تحمل نبود! «علی –الف» در ادامه سخنانش گفت: شغل من دامداری است و گله گوسفندان پدرم را برای چرا به بیابان می بردم. به همین خاطر صبح روز حادثه، وقتی با تماس تلفنی مطمئن شدم که «ح-ر» در فروشگاه مواد غذایی است سوار بر موتور سیکلت پسر عمه ام به روستا رفتم و به بهانه این که می خواهم با موتور سیکلت دوری در اطراف روستا بزنم او را پیاده کردم و خودم با برداشتن اسلحه شکاری از اصطبل، به سوی فروشگاه مواد غذایی رفتم! افراد دیگری هم داخل فروشگاه بودند که من برای ترساندن «ح-ر» اسلحه را به سمت او گرفتم و لی یک نفر از پشت سر اسلحه را گرفت که در میان همین درگیری گلوله شلیک شد و من دوباره

با جاقویی که همراهم بوده به سمت آن ها حمله ور شدم و در حالی که افرادی زخمی شده بودند از آن جا گریختم. بعد فهمیدم که یکی از بستگان «ح-ر» که داخل مغازه بود بر اثر شلیک گلوله مجروح شده و در بیمارستان جان باخته است در حالی که آن مرد ۴۱ ساله در این ماجرای گناه بود! بعد از آن هم فراری بودم و مخفیانه زندگی می کردم تا این که نیمه دوم اسفند هنگامی که در مخفیگاهم خواب بودم در محاصره پلیس قرار گرفتم و دستگیر شدم.

گزارش خراسان حاکی است: پس از توضیحات سرهنگ مهدی سلطانیان (رئیس دایره قتل عمد پلیس آگاهی خراسان رضوی) درباره محتویات پرونده و ماجرای دستگیری متهم و همچنین کشف مقادیری مشروبات الکلی در مخفیگاه وی، قرار قانونی از سوی قاضی کاظم میرزایی صادر شد و بدین ترتیب با پایان یافتن صحنه بازسازی جرم، متهم به زندان مرکزی مشهد انتقال یافت.

ماجرای راهزنی مسلحانه در اتوبان

با محموله میلیگرد در کنار اتوبان همت توقف کرده، همان لحظه تصمیم گرفتیم دزدی کنیم.

■ **چطور سرقت کردی؟** خودرویمان را داخل پمپ بنزین پارک کردیم و به سراغ کامیون رفتیم، من دیدم راننده کامیون بایک چوب دستی داخل خودرو است و دیگر راه فرار نداشتیم به همین خاطر با تهدید او را تسلیم کردیم و محموله اش را به سرقت بردیم.

■ **چرا دزدی کردی؟** بیکار بودم و به پول نیاز داشتم.

■ **قصد داشتی با ۵۰ میلیون تومان سهم خودت چه کار کنی؟** قصد داشتم کار پرورش شترمرغ راه اندازی و کارآفرینی کنم. من اگر ۵۰ میلیون تومان پول داشتم دزدی نمی کردم، زمانی بنا بودم و کلی کار گر داشتم که برای من کار می کردند اما همگی بیکار شدیم و وقتی هم در زندان بودم همه وسایل خودم را به سرقت بردند. من با این پول می خواستم کار کنم.

گفت و گویا سارق میلیونی

مهدی که سارق تازه کار است می گوید: بیکار شده بودم و در یک آژانس کار می کردم و قصد داشتم با ۵۰ میلیون تومان سهم این سرقت بهدهکاری ام را پرداخت کنم.

■ **چطور به فکر دزدی افتادی؟**

من راننده آژانس هستم و شب سرقت با حمید در خیابان بودیم که کامیون با بار میلگرد را دیدیم. همان جا حمید پیشنهاد دزدی داد و من که به پول نیاز داشتم تصمیم به سرقت گرفتم.

■ **چرا دزدی؟** در یک کارخانه تولیدی کار می کردم که تعطیل شد و ۶۰۰ نیرو بیکار شدند. بعضی از همکارانم نیز به خاطر بیکاری دست به دزدی زدند و خودم نیز بدهکار بودم به همین خاطر تصمیم به سرقت گرفتم. حتی بعضی از همکارانم دست فروشی می کنند که شهرداری مانع کار کردن آن ها شده و بیکار مانده اند. ■ **۵۰ میلیون چه کار می کردی؟** بدهکار بودم. ■ **شب عید باید زندان باشی، بر نامه ای برای سال جدید داشتی؟** قصد داشتم خودرویم را بفروشم و یک وانت بخرم و میوه فروشی بکنم که این ماجرا پیش آمد و دستگیر شدم.

نماینده رسمی
IELTS
آزمون
کلاسهای آمادگی انگلیسی ، مکالمه ، تخصصی آیلتس و ...
تضمین نمره ۶ و ۷ آزمون IELTS (تضمین محضری)
آموزشگاه زبان پارکس
۰۹۱۵۳۳۳۰۹۰۰ - ۰۵۱۳۸۴۱۱۶۰۴ - ۰۵۱۳۸۴۶۲۹۷۹

حوادث

۱۳



در امتداد روشنایی

از مرداب پاییز تا بهار زندگی

روزی که در پاییز ۱۷ سالگی زندگی ام توفان سهمگین الکل و مواد مخدر مرا به این سو و آن سو می کشاند، هیچ گاه فکر نمی کردم که این توفان وحشتناک روزگارم را نابود خواهد کرد و مرا چون خاشاکی بی ارزش به در و دیوار خواهد کوبید تا این که روزی ... جوان ۳۴ ساله ای که امروز عشق و محبت را در آغوش کشیده و تولد دوباره اش را در جمع دوستان همدردش جشن می گیرد و به زیبایی ها لبخند می زند در حالی که خود را از مرداب هولناک مواد مخدر صنعتی و الکل بیرون کشیده است درباره سرگذشت تلخ خود می گوید: دانش آموز درس خوانی نبودم اما به خاطر هوش و استعدادم همیشه در خردادماه مُهر قبولی بر کارنامه ام جا خوش می کرد.

آن روزها کاپیتان تیم فوتبال دبیرستان بودم و آرزوهای بزرگی را در سر می پروراندم. نوجوان ماجراجویی بودم که همراه با بلندپروازی هایم قدم های بزرگ برمی داشتم تا این که به تقلید از برخی دوستانم و شاید هم غرور و خودنمایی در یک روز توفانی پاییز آن هم در ۱۷ سالگی سیگاری را لای انگشتانم گذاشتم و با احساس غرور به آن پک زدم.

طولی نکشید که با مواد مخدر و الکل نیز آشنا شدم به طوری که توفان های سهمگین پاییزی مرا به هر سو می کشاندند اما من همه رویاهای خوش رنگ و زیبارا در مصرف مواد مخدر و الکل جست و جوی می کردم و بعد از آن هم در عالمی دیگر به آرزوهای بزرگ می اندیشیدم غافل از این که در مسیر سقوط به مرداب وحشتناک اعتیاد قرار گرفته بودم.

آرام آرام غیبت های مداوم از مدرسه، نمرات تجدیدی و مشکوک شدن خانواده به رفتارهایم آغاز شد اگرچه هنوز ترس از پدر سرعت فرورفتن در این مرداب خطرناک را کند کرده بود اما مرگ پدر بهانه خوبی برای افزایش مصرف مواد و الکل شد.

دو سال از ماجرای سیاه پوش شدنم می گذشت که ناگهان به خود آمدم ولی دیگر راه نجاتی نداشتم، تا گلو در این مرداب فرو رفته بودم و بی هدف دست و پا می زدم به طوری که هیچ راه گریزی باقی نمانده بود. دیگر نمی توانستم ماجرای اعتیادم را پنهان کنم و همه مرا طرد کردند. خانواده، دوستان و حتی جامعه هیچ روی خوشی به من نشان نمی دادند ولی باز هم فکر می کردم می توانم در برابر این توفان مقاومت کنم چرا که هنوز غرورم را از دست نداده بودم. در این میان باز هم سرعت این توفان وحشتناک که مرا چون خس و خاشاک به هر سو پرت می کرد شدت گرفت و من در دام مواد مخدر صنعتی (کریستال) افتادم.

دیگر هیچ دارویی پاسخ گوی نیازهای خمارآم نبود، آن قدر زجر می کشیدم که فقط یک آرزو داشتم و این بود که شبی به خواب بروم و دیگر بیدار نشوم. طاقث این همه زجر و درد را نداشتیم و بارها تصمیم به ترک گرفتم ولی آن قدر اراده ام ضعیف بود که هیچ کس نمی توانست کمکی به من بکند و هر بار با شکست مواجه می شدم. خلاصه هر روز آرزوی مرگ می کردم تا این که در یک روز بهاری سال ۱۳۸۷ ناگهان خدا را از قلبم صدادم و تنها چشم به مهر پانی های او دوختم.

این گونه بود که در همان روزهای بهاری و به طور خیلی عجیب با انجمن الکلی های گمنام (A.A) آشنا شدم و گویی پاییز و زمستان از زندگی ام رخت برپست و من جز بهار و زندگی عاشقانه چیزی نمی دیدم. حالا حدود ۱۱ سال از آن روزهای سخت می گذرد و من خود را با اتکا و امید به خدا از آن مرداب هولناک بیرون کشیده ام و هر سال در یک روز بهاری تولد دوباره ام را جشن می گیرم.

امروز خانواده ای دارم و دوستانی که حداقل از آسیب های من در امان هستند به همین دلیل می خواهم به دوستان همدردم بگویم برای یک بار هم که شده به سراغ انجمن الکلی های گمنام بروید و ... ماجرای واقعی با همکاری انجمن الکلی های گمنام